



دوفصلنامه علمی آموزه‌های نوین کلامی
سال چهارم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

ISSN: 2676-4466 | EISSN: 2717-2384

مقاله پژوهشی

بررسی حدیث معرفت و تأویلات آن از دیدگاه اسماعیلیه

صفدر رجب زاده^۱

حمیدرضا محمدی^۲

سید مجید میردامادی^۳



چکیده

یکی از احادیثی که مذاهب کلامی بر آن اتفاق دارند، حدیث «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» معروف به «حدیث معرفت» است که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت ذکر شده است. در این میان اسماعیلیه هم به جهت نقل مسائل مربوط به امامت از جمله: ویژگی‌ها و اوصاف امام، شناخت و چگونگی تعیین و نصب او، در منابع خود به ویژه ذیل بحث شناخت امام، حدیث معروف «من مات» را نقل نموده‌اند. مفاد حدیث، حاکی از جایگاه رفیع امامت است تا آنجا که عدم شناخت امام، مرگ جاهلی را در پی خواهد شد. اسماعیلیان براساس راهبردشان مبنی بر تأویل آیات و روایات، برای آن روایت تأویلاتی بیان نموده‌اند. در این مقاله، تلاش شده است با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد انتقادی، دیدگاه اسماعیلیه درباره تأویل حدیث معرفت تبیین شود. از جمله نتایج به دست آمده، متوقف بودن قبولی نماز بر شناخت امام، تساوی معرفت خداوند با معرفت امام، تشبیه غسل دودست در وضو به معرفت امام است. تأویل احکام عملی به حصول معرفت امام زمان از سوی اسماعیلیه نه تنها شاهی از نص یا ظواهر قرآن یا سنت

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ رشته تخصصی کلام مقارن، مدرسه علمیه عالی نواب؛ پژوهشگر پژوهشکده بین‌المللی امام رضا (ع)؛ (نویسنده مسئول).
s.rajabzadeh@gmail.com

mohammadi.54h@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم.

mirdamadiphilosophy@gmail.com

۳. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه خراسان رضوی.

پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام ندارد، بلکه چنین تأویلاتی با سیره آنان معنا پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در طول تاریخ پیامبران خصوصاً پیامبر خاتم و اهل بیت علیهم السلام این گونه احکام عملی از قبیل فریضه حج را انجام داده‌اند و خود آنان انسان‌های وارسته و کامل بوده‌اند و انجام این دستورات درباره ایشان برای این که به معرفت امام خود برسند، بی معنا خواهد بود.

واژگان کلیدی: امام زمان، اسماعیلیه، تأویل، حدیث معرفت، امامت.



امامت، در دیدگاه اسماعیلیان جایگاه رفیعی دارد و یکی از اصول مهم دینی محسوب می‌گردد. در اندیشه اسماعیلیه، انسان در همه حال محتاج به معلم معصوم و راهنمای مؤید من عندالله است. نقش امام در نگاه آنان، عمیق‌تر از پیامبر ﷺ است؛ زیرا رسول، آورنده ظاهر و امام، ظاهرکننده باطن اشیاء و داعی ناطق به سوی شریعت است؛ درحالی که وصی به تأویل و حقیقت دعوت می‌نماید. باتوجه به جایگاه امام و وظایف او در باور اسماعیلیه، می‌توان پی برد که اصلی‌ترین فلسفه امامت در نظر آنان، تعلیم معارف الهی توسط امام است. به همین دلیل به اسماعیلیه، «تعلیمیّه» نیز گفته می‌شود (طوسی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱۶). آنان تأکید دارند که عبادت با اقرار به ولایت ائمه قبول می‌شود؛ ازاین رو در هر زمانی امامی لازم است و اگر جهان خالی از حجت و امام باشد، زمین اهل خود را فرومی‌برد: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ، بِحَقِّ هِدَايَةِ عِبَادِ اللَّهِ وَخَلْقِهِ إِمَامًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ بَاطِنًا مُسْتَوْرًا» (سجستانی، ۲۰۰م، ص ۷۰). آنان مقصود عبادات، طاعات، و رکن اصلی همه ارکان دین را معرفت به امام زمان می‌دانند و معتقدند که هرکس امام خویش را شناخت و مقام و شئون امام را درک نمود، خداوند را به حقیقت معرفت شناخته است و هرکس این چنین نباشد، توحید او مشکل دارد و عبادات او بی اثر خواهد بود. ادریس بن حسن در این باره می‌نویسد: «من رأى إمام زمانه بغير الصورة و جهل مقامات الأئمة، فما عرفه ولا عرف الله ولا وحده ولا اطاعه ولا عبده، فكانت طاعته لغير الله و عبادته في غير مرضات الله» (ادریس بن حسن، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۶).

در نظر آنان فلسفه وجود امام، رسیدن به کمال مطلوب، سعادت دنیوی و اخروی و تقرب به خداوند است که وی معلم و آشکارکننده باطن دین هست. وجود امام، ارتباط وثیقی با برپایی نظام هستی دارد و بدون وجود امام، عالم باقی ندارد (سجستانی، ۲۰۰م، ص ۱۶۷؛ خراسانی، ۱۳۶۲، ص ۱۹۷). آنان بر این باورند که با جایگاهی که امام دارد، برای استفاده از این موهبت الهی و رسیدن به کمال مطلوب، باید او را بشناسیم؛ چرا که محبت به یک شخص فرع بر شناختن محاسن و فضایل اوست و آن وقت که محبت امام در دل جای گیرد، اطاعت و پیروی از او بر ما آسان‌تر خواهد بود.

در این باره، «حدیث معرفت» از جمله احادیثی است که مذاهب کلامی آن را با عبارات گوناگون نقل نموده‌اند و صدور آن را از پیامبر اکرم ﷺ قطعی برشمرده‌اند. با مراجعه به متون کلامی، تفسیری، حدیثی، رجالی، تاریخی مذاهب کلامی چنین به دست می‌آید که اندیشمندان مذاهب در کتب خود این حدیث را



نقل کرده‌اند و برخی به اتفاقی بودن این حدیث تصریح نموده‌اند. مانند شیخ مفید که در کتاب «رسائل فی الغیبه» که چهار رساله کوتاه را در پاسخ به چهار پرسش پرسشگری که نام وی را هم ذکر نکرده، تألیف نموده است. وی پرسش اول را نسبت به این حدیث چنین بیان می‌نماید که آیا حدیث «من مات وهولاء یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» درست است؟ در پاسخ چنین گوید: «الجواب وبالله التوفیق والثقة. قیل له: بل هو خبر صحیح یشهد له إجماع أهل الآثار» (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۲). مضمون و محتوای مشترک همه آن تعابیر حدیث معرفت، این است که نشناختن امام عصر، مستلزم کفر و مردن به کفر است که سبب جاودانگی در آتش جهنم است. اسماعیلیه در مورد اهمیت شناخت امام، حدیث مشهور «معرفت» را در متون خود نقل نموده‌اند و آن را با عبارات مختلفی در آثار کلامی، فقهی و حدیثی خود منعکس نموده‌اند. آنان با پابندی به این حدیث، شناخت امام را موجب رستگاری انسان دانسته‌اند و کسانی را که امام زمان خویش را نمی‌شناسند، گمراه قلمداد نموده‌اند و شناخت امام را جزء تفکیک ناپذیر نجات و رستگاری قرار داده‌اند. براساس دیدگاه آنان، امام، قطب عالم هستی است و باید ولایت او از جانب خدا باشد تا اطاعت امام اطاعت خداوند محسوب گردد؛ از این رو بدون معرفت امام، شناخت خدای متعال میسر نیست و درحقیقت امام‌شناسی، پایه و اساس خداشناسی است. آنان با توجه به مبنای خود که آیات و روایات را به تأویل می‌برند، بعد از نقل این حدیث هم در این باره تأویلات گوناگونی ارائه داده‌اند؛ از این رو ضروری به نظر می‌رسد که تأویلات آنان در مورد این حدیث بررسی و سپس ارزیابی شود.

مقاله پیش‌رو، در پی پاسخ به این سؤال است که حدیث معرفت در منابع اسماعیلی چه جایگاهی دارد؟ تأویل‌های اسماعیلیه در مورد این روایت چیست؟ مصداق این روایت براساس دیدگاه اسماعیلیه چه کسی است و براساس آموزه‌های دینی، نظریه آنان چگونه ارزیابی می‌شود.

پیشینه تحقیق

در مورد «حدیث من مات» مقالاتی نوشته شده است که تمام آن‌ها، این حدیث را از حیث سندی و دلالی از دیدگاه امامیه و اهل سنت بررسی نموده‌اند. به عنوان نمونه، مقاله «تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان» (انتظار موعود، ۱۳۹۱، شماره ۳۸، ص ۷ تا ۲۸). علی ربانی گلپایگانی در این مقاله به بررسی سندی و دلالی روایت پرداخته و معنای جاهلیت را تبیین نموده است. کتاب «بررسی حدیث معرفت امام از دیدگاه فریقین» اثر عبدالمجید زه‌دات (ناشر: حکمت اسلامی وابسته به موسسه مجمع عالی حکمت اسلامی، قم: ۱۳۹۳ ش) که در آن، نویسنده با مراجعه به متون اهل سنت اعتبار و قابل قبول بودن



این حدیث نزد اهل سنت را به اثبات رسانده است. در مورد مسئله تأویل و مبانی و مشروعیت آن هم مقالات متعددی نگاشته شده است؛ از قبیل «تأویل در روایات اسماعیلی» نویسنده ابوالفضل فتحی و دیگران (علوم حدیث، سال ۲۴، تابستان ۱۳۹۸، شماره ۲) که در این مقاله، بعد از تبیین ماهیت تأویل، به مبانی آن نظیر نظریهٔ مَثَل و مَثُول، علم الاعداد و... پرداخته شده است. همچنین مقالهٔ «دیدگاه قاضی نعمان در تأویل آیات و احکام فقهی» (علوم قرآن و حدیث، سال ۵۲، ۱۳۹۹، شماره ۱۰۴) در این مقاله، فروغ ضیغمی نژاد و دیگران، روش و دیدگاه قاضی نعمان در تأویل احکام و آیات فقهی را بررسی کرده‌اند. باین وجود، تاکنون پژوهشی که جایگاه حدیث معرفت، اعتبار و دلالت آن را از دیدگاه اسماعیلیه بررسی نماید و تأویلات آنان را پیرامون این حدیث تحلیل نماید، به رشته تحریر درنیامده است؛ از این روی ضروری به نظر می‌رسید که دیدگاه اسماعیلیه در این باره بررسی شود تا این کاستی در پژوهش‌های موجود جبران شود.

۱. جایگاه حدیث معرفت از دیدگاه اسماعیلیه

اندیشمندان اسماعیلی به مسئلهٔ ولایت و امامت اهتمام ویژه‌ای داشتند؛ به گونه‌ای که در باب امامت، از حدیث معرفت غفلت نورزیده و متن‌های مختلف این حدیث اشاره نمودند و در شرح و تفسیر آن تأویلات گوناگونی مطرح نمودند. در این بخش به کسانی که به این حدیث پرداخته‌اند، اشاره می‌شود.

الف) جعفر بن منصور (م ۳۴۷ ق): وی در کتاب «سرائر و أسرار النطقاء» بعد از نقل قصص انبیاء، در پایان کتاب بخشی با عنوان «القول فی رد علی من انکر امام زمان» مطرح می‌نماید که در آنجا یکی از ادلهٔ اثبات وجود امام زمان را روایت نقل شده از پیامبر ﷺ برمی‌شمارد: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (جعفر بن منصور، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۴۲).

ب) قاضی نعمان (متوفی ۳۶۳ ق): ابوحنیفه نعمان بن محمد مغربی تیمی، مشهورترین فقیه اسماعیلی در این مکتب است. وی را بیشتر قاضی نعمان گفته‌اند تا با ابوحنیفه معروف سنی اشتباه نشود؛ بعضی هم او را ابوحنیفه شیعی خوانده‌اند و در نزد اسماعیلیان با لقب احترام‌آمیز «سیدنا قاضی نعمان» شهرت دارد (مصطفی غالب، ۱۹۴۶: ۵۹۸). وی همان‌طور که از مذهبش انتظار می‌رود، اهل تأویل بوده و مشخصاً دو کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است. یکی «تأویل الدعائم» که ادامه کتاب «دعائم الاسلام» در باب تأویل احکام فقهی است؛ یعنی در این اثر تلاش نموده است با ذکر روایاتی از پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام معانی باطنی احکام را برحسب دیدگاه فکری خود تبیین نماید.

کتاب دیگری در باب تأویل، «اساس التأویل» است که در آن به تأویل داستان پیامبران علیهم السلام و همزمان به تأویل بعضی از اصول اعتقادی نیز پرداخته است. وی در آثار گوناگون خود به شرح و تفسیر حدیث معرفت پرداخته است. به عنوان مثال کتاب «شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار» که درباره فضایل و مناقب شش امام «امام علی علیه السلام تا امام صادق علیه السلام» نوشته است. بیشترین قسمت این کتاب به زندگانی و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد؛ به گونه‌ای که از ۱۶ جزء کتاب، ۱۰ جزء آن، درباره شرح حال و فضایل حضرت علی علیه السلام است. وی در این کتاب در تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (فاطر/۳۲) بر این باور است که جمله «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» یعنی کسی که امام زمان خود را نشانسد و به مرگ جاهلیت از دنیا رود که در این صورت به خود ظلم نموده است. در شرح جمله «وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» می‌نویسد: «یعنی من هو منهم فی النسب ممن عرف إمام زمانه واثم به واتبعه فاقتصد سبیل ربه بذلك والسابق بالخیرات هو الإمام منا» (قاضی نعمان، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۵).

قاضی نعمان در کتاب دیگر خود با عنوان «الأرجوزة المختارة فی الإمامة [موقف الفرق من مسألة الإمامة و نقضه و دفاع عن حق الأئمة]» در قالب اشعاری در بحر رجز، پیرامون مسائل مربوط به امامت و بررسی و رد دیدگاه فرق مختلف پیرامون آن و بیان قول حق پرداخته است. این اثر با تحقیق اسماعیل قربان بوناوالا، چاپ و عرضه شده است. وی یک بار متن حدیث را فقط این گونه بیان نموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من مات و لم یعرف امام دهره مات میتة جاهلیة» (قاضی نعمان، ۲۰۰۸ م، ص ۳۱۶). وی در کتاب «تأویل الدعائم» هم چهار مرتبه به حدیث من مات استناد جسته و تأویلات خود را پیرامون این حدیث بیان نموده است (قاضی نعمان، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۷).

ج) مؤیدالدین شیرازی (م ۴۷۰ ق): وی در کتاب «المجالس الموبدیة» در چند موضع به این حدیث تمسک نموده است. در یک موضع معنای جاهلیت را تبیین می‌نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من مات و لم یعرف امام دهره مات میتة جاهلیة». سپس نویسنده جاهلیت را دو معنا نموده است؛ یکی به معنای کفر که قبل از بعثت بوده است، دیگری به معنای ضلالت و گمراهی (شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۹). بار دیگر متن را این گونه نقل می‌نماید: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (همان، ج ۱، ص ۴۵۰).

د) ناصر خسرو (م ۴۸۱ ق): وی هم در آثار خود به این حدیث تمسک نموده است. وی بر این باور

است که همیشه در همه مذاهب دانایان امام‌اند. اما ممکن است که بر سر این که کدام فرد عهده‌دار پیشوایی امت اسلام است، باهم اختلاف داشته باشند و هر گروهی ادعا نماید که امام آنان بر حق است؛ از این رو همه مردم در ضرورت وجود امام باهم متفق‌اند؛ اختلاف در تعیین امام است.

براین اساس ناصر خسرو برای شناخت امام بر حق، توصیه‌هایی می‌کند. وی در این باره چنین می‌نویسد: پس واجب است بر مؤمن به شناختن امام زمان خود تا لازم آید اطاعت داشتن مُرّ امام را. پس بنگریم تا امام مُرّ دین را باید یا مُرّ دنیا را یا مُرّ دو آن را... امام هم دین را بایستی و هم دنیا را واجب است» (ناصر خسرو، ۱۳۹۷ ش، ص ۲۴۶).

او در گفتار ۳۶ از کتاب «وجه دین» پیرامون اطاعت از امام زمان، بر این باور است که این دنیا یک پدر روحانی دارد که رسول خداوند است و یک مادر روحانی دارد که وصی رسول خدا هست؛ چرا که خود رسول فرمودند یا علی انا و انت ابو و أم المومنین. بنابراین انسان باید پدر و مادر نفسانی خود را بشناسد و نسبت به آن معرفت پیدا کند؛ چرا که رسول خدا فرمودند: «من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و الجاهل فی النار»؛ پس هر کس امام را شناخت، باید از او اطاعت کند هیچ گروهی از کیش‌ها و مذاهب وجود ندارد که منکر امام زمان باشد، مگر معطلان و دهریان که علم ندارند و عالم را منکرند؛ بنابراین همه خلق در نام امامت مختلف‌اند، اما در اصل وجود امام و معرفت به امام متفق‌اند. پس بر مومنان واجب است که امام زمان خود را بشناسند تا لازم آید اطاعت از امام (ناصر خسرو، ۱۳۹۷ ش، ص ۲۷۷). تکلیف انسان پس از مرگش هم به سبب ارتباط او با امام زمانش معین می‌گردد؛ اگر در زمان حیاتش به امام مؤمن بوده باشد و نسبت به ایشان شناخت داشته باشد، در زمره صالحان محشور می‌شود و به صورت ملک مدبر درمی‌آید و چنانچه نسبت به امام نافرمانی داشته و شناختی نداشته باشند، با شیاطین محشور می‌گردد.

ه) داعی ادریس عمادالدین بن حسن قرشی (متوفی ۸۷۲ ق): وی مهم‌ترین مورخ اسماعیلی در قرون وسطی، یک رهبر مذهبی و سیاسی مهم در یمن محسوب شده است و آثار وی ستون اصلی تاریخ خلافت اسماعیلی‌ها و تاریخ خلافت اسماعیلی‌ها را در یمن ترسیم می‌کند. وی در دوائر خود به این حدیث پرداخته است: در کتاب «عیون الأخبار و فنون الآثار» که بعد از آثار قاضی نعمان، مهم‌ترین کتاب در تاریخ‌نگاری در سنت اسماعیلیه است، به حدیث معرفت اشاره می‌نماید: «قال

رسول الله من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (ادریس بن حسن، ۱۴۲۰ق، ص ۳۴۱). در کتاب دیگر خود «زهر المعانی» نیز به این حدیث اشاره می‌نماید (همو، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۷).

و المستنصر بالله دوم یا ابوالقاسم احمد بن محمد الظاهر (متوفی ۸۸۵ق). کتاب «پندیات جوانمردی» کتابی به فارسی درباره تعلیمات اخلاقی اسماعیلیه تدوین شده است و در آن، خطبه‌ها و دستوره‌ای مستنصر بالله دوم گردآوری شده است. در این خطابه‌ها نصایحی که عمدتاً مربوط به شناخت امام می‌باشد، خطاب به «مؤمنان واقعی» و آنان که طالب حصول به مقام جوانمردی‌اند، مندرج است. درحقیقت، تأکید این کتاب بر شناختن امام حاضر است؛ به گونه‌ای که پیوسته وظیفه مؤمنان را در شناخت و اطاعت از امام حاضر، گوشزد می‌نماید. نویسنده مکرر به این «حدیث معرفت» پرداخته است. او یک بار در تعریف منافق و مؤمن می‌نویسد: «منافق کسی است که به حدیث پیامبر عمل نکند و ولی نعمت خود را که امام وقت است، نشناسد... مؤمن آن است که با معرفت باشد و مطیع امام وقت خود باشد و امام وقت خود را بشناسد و از فرمان او بیرون نرود» (مستنصر بالله، ۱۹۵۰م، ص ۲۱).

او در موضعی دیگر در سفارش به مؤمنان چنین می‌نویسد: «هرگاه کسی ولیّ وقت خود را نداند و قبول نکند او از اهل دوزخ خواهد بود؛ زیرا که معنای قرآن و حدیث نزد امام است و پیامبر فرمود هرکس بگیرد عترت من و کتاب خدا را گمراه نخواهد شد و هرکس امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است» (همان، ص ۴۹).

ز) در کتاب «تاریخ اسماعیلیه» آمده است:

«در طول تاریخ، رکن الدین محمد، زمانی که به حکومت رسید جمعی از رؤسای ملت و امنای دولت را دعوت نمود و میرزا عبدالله ادنانی با شیخ اسماعیل همدانی و سعدی و عطار از خواص را دعوت کرد. زمانی که شیخ صنعان وارد بر عطار گردید، زمان نهار بود. عطار گفت اگر اذن باشد، چند مطلب عرض کنم. صنعان گفت خیر است. عطار گفت: معنای حدیث پیامبر که فرمودند: «لو خلت الارض من امام زمان ساعه لماتت باهلها» صنعان گفت: صدق رسول الله! عطار گفت: خبر داده نیز که «من مات ولم يعرف امام زمانه مات کميته المجاهلیه»، باز صنعان گفت: صدق رسول الله! عطار گفت: پس کسی که بمیرد و صاحب وقت خود را نشناسد، موت او موت زمان جاهلیت است. عطار گفت: من و تو معرفت به امام روزگار خود نداریم چه برتری بر حیوانات داریم؟ مگر در اکل و شرب فرقی است؟

ما طعام می خوریم حیوان کاه و گیاه!» (خراسانی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴).

ح) کتاب «هفت باب بابا سیدنا»، نویسنده اش فردی گمنام و اسماعیلی مذهب است. در اینجا شناخت خدا و شناخت امام یکی دانسته شده است و نویسنده، مرتبه امام را مرتبه خداوندی می داند. وی این ادعا را به صورت مراحل ذیل مطرح می کند: ابتدا ادعا می کند خدا و انسان می توانند یک صورت داشته باشند و پس از آن خداوند را «مولانا» می خواند و همین نام را نیز بر امام اطلاق می کند و می نویسد: «عزوجل را محققان مولانا می خوانند و اشارت به مردی کنند و این نام را اسم اعظم خداوند می دانند. در قرآن، آیاتی که نام مولانا در اوست، بسیار است که باز باید طلبید و هزار و یک نام خداوندی و ۹۹ نام معروف و مشهور است که نام حضرت مولانا، نام خداوند تبارک و تعالی آیت و مولانا یعنی خداوند ما» (گمنام، ۱۳۵۲، ص ۱۹). وی مولانا را امام می خواند و به دلیل این که نام امام در قرآن آمده است، نام امام را همنام خدا می داند و در این باره می نویسد: «از پیغمبر ﷺ پرسیدند که اولوالأمر تو کیست؟ اشارت به مولانا علی علیه السلام کرد و گفت: «انما ولیکم الله و رسوله». وی از پیامبر ﷺ در ذیل آیه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» روایت نقل می نماید که فرمودند: «لو خلت الارض من امام ساعة لمادت باهلها»؛ اگر یک ساعت زمین از امام خالی باشد، یک لحظه جهان و اهل جهان نخواهند بود و نیست و نابود می شوند» (ناصر خسرو، ۱۳۹۷، ص ۲۲). در ادامه به حدیث معرفت اشاره می نماید که پیغمبر ﷺ فرمودند: «من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و الجاهل فی النار» (ناصر خسرو، ۱۳۹۷، ص ۲۷). نویسنده پس از آوردن این حدیث معروف، این سؤال اساسی را مطرح می کند که اگر نام امام، نام خدا نباشد؛ پس چرا هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، در دوزخ خواهد بود؟! وی روایت امام زین العابدین علیه السلام را نقل می نماید که فرمودند: «معرفه الله، معرفه امام زمانه» (همان، ص ۲۸). وی با آوردن چنین حدیثی، شناخت خداوند و امام را یکی دانسته است.

ناگفته نماند برخی از اندیشمندان اسماعیلیه علی رغم تدوین کتب اعتقادی و پرداختن به مسائل امامت، به «حدیث معرفت» اشاره نکرده اند و اثری از این حدیث در آثار این اندیشمندان به چشم نمی خورد. مثلاً علی بن ولید (م ۶۱۲ق)، مؤلف دو کتاب «الذخیره فی الحقیقه» و «تاج العقائد و معدن الفوائد» است. او در الذخیره بیشتر مسائل فلسفی را مطرح نموده و حتی به مناسبت، وارد مباحث عمده کلامی اسماعیلیه مانند مسئله امامت هم می شود؛ اما به حدیث معرفت نپرداخته است. وی همچنین در کتاب تاج العقائد که



در راستای تبیین ۱۰۰ عقیده از اعتقادات اسماعیلیه تنظیم شده است و به بیان مفصل مسائل خداشناسی، وحی‌شناسی، نبوت‌شناسی، امام‌شناسی و... پرداخته است، هرگز به حدیث معرفت اشاره نکرده است. همچنین «علی بن حنظله» (داعی اسماعیلی و متوفای سال ۶۲۳ هجری) که کتاب «سمط الحقائق فی عقائد الاسماعیلیه» از تألیفات اوست. در این کتاب به مهم‌ترین عقاید اسماعیلیه همچون خداشناسی، جهان‌شناسی، امام‌شناسی، معادشناسی پرداخته شده است؛ اما به حدیث معرفت اشاره نشده است و شناخت امام در این کتاب جایگاهی ندارد.

۲. جایگاه تأویل از دیدگاه اسماعیلیه

تأویل در لغت معانی مختلفی دارد که همه آن‌ها به معنای رجوع و ارجاع برمی‌گردد (أزهری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۳۳؛ احمد بن فارس، ۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۰۷). اسماعیلیه هم تأویل در لغت را به بازگرداندن هر چیزی به اصل آن معنی نموده‌اند (شیرازی، ۱۹۹۶م، ص ۹۹؛ گمنام، ۱۳۵۲ش، ص ۹۳). تأویل در اصطلاح از دیدگاه اسماعیلیه، همان معنای الفاظ است؛ معنایی که محسوس نیست و از میان مخاطبان قرآن به «من یعلم» اختصاص دارد، نه به «من یسمع» (کرمانی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۵۳). بنیاد فکری اسماعیلیه باطن‌گرایی است؛ به این معنا که ظاهر شریعت و آیات قرآن باطنی دارند که از طریق تأویل به دست می‌آید و کسی از این تأویل آگاه نیست جز امامان یا کسانی که به دست امامان تعلیم یافته‌اند (علی بن ولید، ۱۴۰۳ق، ص ۱۵۲). آنان بر این باورند که ظاهر هر آیه قرآن یا هر باور دینی یا هر حکم شرعی، باطنی دارد که به آن «حقیقت» گفته می‌شود. ظاهر دین با ظهور هر پیامبر ناطق دستخوش تغییر و نسخ می‌شود؛ در صورتی که باطن آن تغییرناپذیر می‌ماند. علی بن محمد ولید، در تعریف تأویل می‌نویسد: «برخی از سخنان پیامبر و آیات قرآن با براهین عقلی و حکم عقل سازگار نیست. در این گونه موارد باید آیات و روایات ناسازگار بر معانی حمل گردد که با عقل همخوان باشد، این معانی همخوان با عقل را تأویل می‌نامیم» (همان، ص ۲۰۳).

اسماعیلیان اندیشه تأویل را بر نظریه «مثل و ماثول» استوار ساختند که از فلسفه افلاطونی برآمده بود. بنابراین نظریه، برای هر پدیده این دنیایی یک صورت برتر و روحانی یا مثل اعلی در عالم بالا وجود دارد. بر همین قیاس برای هر آیه قرآنی یا هر ظاهر شرعی، یک معنا و مفهوم عالی تر و باطنی موجود است که تغییر نمی‌پذیرد (همین‌پور، ۱۳۸۶ش، ص ۱۶۶)؛ بنابراین باطن آیات، همان ماثول آیات است و تأویل آیات همان بطون آیات می‌باشد. پس آنچه به عنوان بطون آیات قرآن معرفی می‌شود

درحقیقت همان تأویل آیات می باشد (بهرامی، ۱۳۸۱ ش، ص ۹).

هرچند اسماعیلیه در عمل بیش از حد به گرایش به باطن و تأویل ظاهر کتاب و سنت تمایل نشان دادند و همین امر موجب شهرت آنان به باطنیه شده است (زرین کوب، ۱۳۹۱، ص ۲۳۶)، اما خود قائل به این معنا هستند که باید به ظاهر و باطن به یک اندازه توجه و اهتمام داشت. برهر اسماعیلی مؤمن واجب است که از هر دو پیروی نماید؛ زیرا هر دو با هم روح دین را تشکیل می دهند و بایکدیگر ارتباط کامل دارند. تأکید اسماعیلیه در این باب، تا جایی است که کسی را که فقط به باطن اعتقاد داشته باشد یا تنها به ظاهر اکتفا نماید، تکفیر می نمایند. در این باره مؤیدالدین شیرازی می نویسد: «هرکس به باطن و ظاهر هر دو عمل نماید، از ماست و هر که تنها به یکی از آن دو عمل نماید، کلب از او بهتر است و او از مانیس است» (شیرازی، بی تا، ص ۳۴۹).

برخلاف بسیاری از دیگر مسلمانان که به اصطلاح تأویل، چندان خوش بین نیستند و به ارزش و اعتبار آن با تردید می نگرند، اسماعیلیان به روشنی و وضوح از تأویل دفاع می کنند، دم از باطن دین می زنند و لقب باطنیه را با کمال میل می پذیرند. اسماعیلیان برای رسیدن به این باطن، راه تأویل را در پیش گرفته اند و به این ترتیب، می توان ادعا کرد که تأویل، نقشی محوری در تشیع اسماعیلی دارد و بدون آن، مکتب ایشان شناخته شده نیست؛ بنابراین مراد از تأویل باطنی در منابع اسماعیلیه، شامل همه آیات قرآن هست و حتی فراتر از آن احادیث پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز دارای تأویل است. آنان بر این باورند که امام، کسی است که تأویل باطن را می داند و علاوه بر ظاهر به باطن دین نیز، توجه دارد (ناصر خسرو، ۱۳۹۷ ش، ص ۱۲۶). شناخت امام به معنای شناخت باطن دین به شمار می رود. باطن دین دارای سه حد است که امام به عنوان اصلی مطرح است که حد را آورده است و حجت که مرتبه بعد از امام است، آن را از امام گرفته و قائم که هفتمین و آخرین امام است، آن را برپا می کند (قاضی نعمان، بی تا، ج ۱، ص ۳۷).

۳. تأویل حدیث معرفت

۳-۱. ایمان و معرفت به وحدانیت خداوند

اسماعیلیه سه شناخت را واجب می دانند. اولین معرفت، شناخت کسی است که انسان به سوی آن دعوت می شود و آن شناخت خداوند و اقرار به ربوبیت اوست. دومین معرفت، شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن را ابلاغ می نماید و سومین معرفت، شناخت وصی علیه السلام و شناخت ائمه بعد از رسول است که

اطاعت از آن‌ها در هر عصر و زمانی برای اهلش واجب شده است. بدون شناخت امام، شناخت نور پیغمبر ناممکن است و بدون شناخت نور پیامبر، شناخت خداوند محال است؛ چون در نبوت، امامت و در الوهیت، نبوت است (قاضی نعمان، بی تا، ج ۱، ص ۵۲). آنان تأویل ایمان و معرفت به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم ﷺ را به معرفت امام، تفسیر نموده‌اند و بر این باورند، همان طور که گوش، چشم، زبان و دستان از اعضای جوارح اند و قلب، رئیس آنان است، امام هم رئیس مردم بوده و ایمان و معرفت به او واجب است. گویا امام قلب اعضا و جوارح بوده و مرکز فرماندهی اعضا هست؛ زیرا خداوند متعال بر هر عضوی ایمان را به حسب توانایی آن واجب نموده است. کسی که عارف نباشد، حجتی بر او نیست و هر کس که دعوت اولیای الهی را استجابت کرد و آنان را تصدیق نمود و به او امر و نواهی الهی گردن نهاد، ظاهر و باطن دین را برپا داشته است؛ گرچه بهره‌ای از علم نبرده باشد. معرفت از طرف امام افاضه می‌شود؛ زیرا علم ظاهر جز از طریق امام ثابت نمی‌گردد؛ از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «قیمة کل امرئ ما کان یحسنه» (همان، ج ۱، ص ۵۸). آنان کمترین حد معرفت را به این می‌دانند که انسان خدا و پیامبر و حجتش را در زمین بشناسد و به اطاعت او اقرار نماید و در این باره به حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) استناد می‌نمایند (همان، ج ۱، ص ۵۹).

۲-۳. تشبیه معرفت امام به شستن دودست در وضو

یکی از نخستین دانشمندان و متکلمان اسماعیلی «ابویعقوب سجستانی» است که در قرون سوم و چهارم می‌زیسته است و متوفای سال ۳۳۱ هجری است. وی در باب سیزدهم از کتاب «الافتخار»، که با عنوان «فی معرفۃ الوضوء والطهارة» مطرح نموده است، راجع به وضو و اعضای متوضی، بر این باور است که دست راست مثل است به معلم صادق، دست چپ مثل است به مستجیب، آب در میان آن دو می‌چرخد و آن‌ها یکدیگر را تطهیر می‌نمایند. مضمضه مثل است به معلم هادی که علم خویش را به صاحب جزیره یعنی حجت می‌دهد؛ بدین معنا که من چیزی نیستم هرچه هست، اوست و من علم خود را از او دریافت می‌نمایم تا بندگان جهت معرفت و شناخت حجت، رغبت بیشتری پیدا نمایند (سجستانی، ۲۰۰۰م، ص ۲۳۲).

قاضی نعمان (م ۳۶۳ق)، چهار تأویل در مورد حدیث معرفت نام می‌برد، در باب وضو، امام و حجت را به شستن دودست در وضو تشبیه نموده است که باید بدان‌ها انسان اقرار نماید و از ایشان اطاعت کند.

در صورتی که امام نصب شده باشد، معرفت و علم به امام را بعد از اقرار به انبیاء و رسولان الهی قرار داده است؛ اما در صورتی که امام نصب نشده باشد، باید امامی منصوب گردد تا امر بعد از نبی به او برسد. وی همچنین پیامبر و امام را به مسح سر و مسح پا تشبیه نموده است؛ از آنجاکه پیامبر رئیس شریعت هست، مَثَل سر را دارد و امام مَثَل پاها را دارد که همان طور پا جسم را حمل نموده و از یک مکان به مکان دیگر نقل می‌دهد، امام هم حدود و مراتب دین را نقل می‌دهد (قاضی نعمان، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۲). وی در ادامه دلیل این مطلب را این گونه بیان می‌نماید:

«ما به این دلیل، مسح پا را دلیل به امام و حجت دانستیم که ثقل و سنگینی دعوت به دوش آن‌هاست و آن‌ها هستند که با تحمل سختی مردم را به حدود دین آشنا می‌نمایند. این که برخی اعضای بدن شستنی است و برخی دیگر مسح کردنی، دلیل است بر طاعت و اقرار؛ یعنی هر آنچه شستنی است مَثَل است بر طاعت و هر آنچه مسح کردنی است دلیل است بر اقرار؛ بنابراین زمانی که مستجیب به امام زمان خود و حجج او ایمان آورد، لازم است که بر جمیع آنچه رسول خدا ابلاغ نموده است، اقرار نماید» (همان، ج ۱، ص ۱۰۳).

۳-۳. قبولی نماز در صورت شناخت امام

قاضی نعمان در باب صلات، تأویلی دیگری برای حدیث معرفت ارائه می‌دهد. وی در باب «فی ذکر الرغائب فی الصلاة» تأویلی برای نماز قائل است و آن این که بنا بر فرمایش علی علیه السلام که فرمودند: «الصلاة عمود الدین وإن صحت نظر فی باقی عمله»، تأویلش این است که اگر کسی دعوت امام زمان خود را استجابت نکرد و از وی تبعیت نکرد به هیچ عمل وی نگاه نمی‌شود؛ چرا که عمل بعد از شناخت است و کسی که نداند طاعت خدا در طاعت امام است، اعمال او هیچ سودی ندارد. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من مات و هو لا یعرف إمام زمانه یعنی معرفت تصدیق به و دخول فی دعوت مات میته جاهلیه، والجاهل لا ینظر له فی عمل» (قاضی نعمان، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۷). ایشان تأویل نماز را اجابت دعوت امام زمان دانسته‌اند و قبولی نماز را مبتنی بر معرفت امام زمان قرار داده‌اند؛ بنابراین، عدم اجابت ولیّ زمان موجب عدم پذیرش عمل می‌شود؛ زیرا عمل بعد از معرفت حاصل می‌شود و معرفت امام نیز مقرون به معرفت رسول است که خدا اطاعت او را با اطاعت امام مقرون ساخته است. آنان بر

این باورند که مثل عدد رکعات نماز مغرب، مثل امام و حجت و داعی است؛ کسی که ظاهر نماز را اقامه نماید اما باطن نماز را که شناخت امام باشد رعایت نکند، نماز او نماز نخواهد بود؛ چراکه رسول خدا ﷺ فرمودند: «من مات وهو لا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلی» (قاضی نعمان، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۵).

ناصرخسرو درباره رکعات نمازهای یومیه بر این باور است که ۱۷ رکعت نماز، دلیل بر ۱۷ حد است که شناخت و اطاعت آن‌ها، در واقع شناخت و اطاعت از خداوند به حساب می‌آید. آن ۱۷ حد عبارت‌اند از: ۵ حد روحانی (عقل، نفس، جد، فتح و خیال) به اضافه ۷ امام دور، ناطق، اساس قائم، حجت و داعی (ناصرخسرو، ۱۳۹۷ ش، ص ۱۵۴). در کتاب «تاریخ اسماعیلیه» چنین آمده است که آنان معتقدند بر پایه آیه اکمال خداوند نعمت خود را - که شناخت امام وقت باشد - کامل نموده است که نعمتی و عبادتی بالاتر از شناختن امام نیست و کسی که به شناخت امام وقت خود نرسد در حالی که شبانه روز در عبادت باشد و بندگی نماید مثل همان قایل است که یاغی و طاغی شد. انسان باید صاحب تأویل را که معلم صادق است، بشناسد تا به تعلیم او امام روزگار را که صاحب دین است، بشناسد. همان‌طور که نماز بدون طهارت پذیرفته نیست، عبادت هم بدون شناخت امام وقت، هم پذیرفته نیست؛ همان‌گونه که وضو از آب مطلق و پاک و مباح حاصل می‌شود، معرفت امام هم به تعلیم معلم صادق حاصل می‌گردد و همچنان که وضو از آب غصب و نجس و مضاف و مشتبّه حاصل نمی‌شود، شناخت امام هم به معلم غیر واقعی حاصل نمی‌شود. تو اگر امام وقت نشناختی به تحقیق و به یقین بدان که بر توزن و مال و زر حرام است (خراسانی، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۵).

۳-۴. تأویل حج به وجوب شناخت امام

سجستانی (م ۳۳۱ ق) در کتاب «الافتخار» در «الباب السابع عشر فی معرفه الحج»، بر این باور است که حج در تأویل، شناخت امام زمان است؛ اما مراد از حج که روایات نقل شده است، این است که اگر مسلمانی از شناخت امام زمان خود غافل شود، روز قیامت را انکار کرده است و مثل او مثل یهودی یا نصرانی است؛ یعنی امام زمان مثل است بر قیامت و شناخت او، غفلت از شناخت او، انکار قیامت است (سجستانی، ۲۰۰۰ م، ص ۲۵۸).

وی در ذیل آیه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» (آل عمران/۹۷) می‌نویسد:

«حج از حجت البیضاء گرفته شده است و به معنای قصد نور است، نور خدا ایمان به اوست و بر خداست که بنده مأنوس به نور خود را شناسایی و به معرفت امام زمان نصیب کند تا به حقیقت نائل گردد که در این صورت نور علی نور خواهد شد. این که حج قصد است و بیت مثل است به امام زمان، شرط قصد امام زمان و معرفت او استطاعت مؤمن است یعنی استطاعت در شناخت، خداوند با ذکر قید استطاعت این نکته را به مردم می فهماند که معرفت و شناخت امام زمان دشوارتر از معرفت حدود علوی و سفلی است» (همان، ص ۲۶۰). وی در ادامه، احرام را استجابت خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام دانسته و محرم واقعی را کسی می داند که امام زمان خود را بشناسد (همان، ص ۲۶۱).

جعفر بن منصور الیمین (م ۳۴۷ ق)، در کتاب «الکشف» که در مورد تأویل برخی آیات است؛ اما محور اصلی کتاب موضوع امام و امامت و مقامات و حدود دعوت است - حج را دو قسم می داند و می نویسد:

«حج دو قسم است: حج ظاهری و آن عبارت است از خارج شدن به سوی مکه و انجام آنچه واجب است یا مستحب است. حج باطنی که خود بر دو قسم است: اول، هجرت از وطن خود به وطن پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر او به شرط آن که امام را بشناسی و مقام فضل او را درک نمایی، و دوم معرفت به امام در عصر او، چون او ناطق به حکمت است» (جعفر بن منصور، ۱۹۸۴ م، ص ۱۱۱).

قاضی نعمان (م ۳۶۳) با توجه به آیه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا» (آل عمران/ ۹۷) بر این باور است که ظاهر حج و عمره رفتن به سوی خانه خدا برای انجام مناسک آن و احترام به آن است؛ اما تأویل و باطن آن حج، یعنی طلب معرفت امام و عمره یعنی طلب معرفت حجت می باشد؛ از این رو معرفت حجت مانند معرفت امام، واجب است و این در اصل، مفهوم حج و عمره می باشد (قاضی نعمان، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۸).

وی در باب تأویل مناسک الحج بر این باور است که معنای آیه «مَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرُ اللّٰهِ فَانْهَاهُمْ عَنْ تَقْوٰی

الْقُلُوبِ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (حج/۳۳-۳۴)، این است که انسان داخل در حکم و طاعت امام زمان خود شده باشد و معتقد شود که طاعت خدا و طاعت رسول و طاعت و شناخت امام زمان واجب است و در بین خانواده و قوم خود نسل به نسل، این امر را اجابت نمایند تا دین کامل گردد (قاضی نعمان، بی تا، ج ۳، ص ۱۸۱).

در موضع دیگر در تأویل آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران/۹۷) برای باور است که ظاهر آیه، این است که احرام و تلبیه در حج واجب است، اما تأویل و بطن آیه عبارت است از: طلب امام زمان و اجابت دعوت و اعتقاد به طاعت او و وجوب شناخت او؛ چرا که رسول الله ﷺ فرمودند: «من مات وهو لا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية». او در موضع دیگر در تأویل دوایه «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم/۵۵) و نیز «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (طه/۱۳۲) برای باور است که انسان باید خود و اهل خانواده را به ادب صالح تربیت نموده و امام زمان را طلب نماید تا که به معرفت او دست یابد؛ زیرا هر کس که این طور نباشد، تارک الشریعه محسوب می شود و یهودی و نصرانی می میرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» (قاضی نعمان، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۵). در جای دیگر در تفسیر آیه «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله/۱۷)، معتقد است زمانی که انسان، امام زمان خود را بشناسد و به عهد خود وفا نماید و به دنبال علم رود - مادامی که این طور است - محرم می باشد (قاضی نعمان، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۷).

ناصر خسرو (متوفی ۴۸۱ ق) نیز در کتاب «وجه دین» (گفتار ۳۴: اندر واجبی حج کردن و معنی لفظ و تأویل آن)، بعد از این که معنای حج و آداب و مناسک آن را بیان می نماید، بی تالله الحرام را به ولی زمان تأویل کرده و طواف را نیز به اتصال به امام زمان تأویل نموده است؛ از این رو وقتی محرم به دور کعبه می گردد هر ۴ رکن آن را می بیند؛ یعنی مؤمن ۴ حجت را می بیند تا به شناخت امام برسد. وی در این باره می نویسد: ۷ بار طواف به گرد خانه، دلیل بر اقرار مؤمن است به ۷ امام، و چون همی گرد خانه بگردد همه خانه را ببیند؛ ۴ رکن و آن مثل است بر دیدن مؤمن مَرَّ ۴ حجت را تا بدان شناخت امام رسد (ناصر خسرو، ۱۳۹۷ ش، ص ۲۷۷).

۴. نقد و بررسی

همان طور که در عبارات داعیان اسماعیلی در تأویل حدیث معرفت گذشت، اولاً هیچ استدلالی در پس

این تأویلات مطرح نشده است و هیچ‌یک از تأویلات مطرح شده، شاهی از نص یا ظواهر قرآن یا سنت پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام ارائه نشده است؛ از این رو چنین تأویلاتی ذوقی و آمیخته با دلایل غیرعلمی است.

ثانیاً: به رغم آن که اسماعیلیه ادعا دارند که تنها این پیامبر و وصی هستند که شایسته تأویل نمودن آیات و روایات و احکام هستند و مفسران را در تفسیر آیات قرآن به سخنان ائمه علیهم‌السلام ارجاع می‌دهند (غالب، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۳)؛ اما در تأویلات ذکرشده برای حدیث معرفت مشاهده شد که تمامی این تأویلات از سوی ناطقان و دعوات مطرح شده و در هیچ‌یک از آنان، تأویلات به پیامبر و امام مستند نشده است.

ثالثاً: با تفسیر حج به شناخت امام زمان، عوام اسماعیلیه - ولو این که مستطیع باشند - دیگر رغبتی پیدا نمی‌کنند تا این که فریضه حج را انجام دهند؛ زیرا این گونه توجیه می‌نمایند که ما اهل باطن هستیم و موظف به شناخت امام زمان هستیم و دیگر نیازی به حج ظاهری نخواهیم داشت. آشکار است که با این گونه تأویلات، احکام الهی انجام نخواهد شد و دیگر خبری از حج ابراهیمی، صوم‌گذاری، آن همه اوقات نماز و... نخواهد بود.

رابعاً: عرف از کلماتی مثل حج، صلات، وضو و... معرفت امام را برداشت نمی‌کنند و این معنا به ذهن تداعی نمی‌شود. همچنین در کتب لغت نیز هیچ‌یک از این کلمات به معنای مورد نظر به کار نرفته است

خامساً: احکام شرعی از قبیل حج، صلاه، وضو و... در مقام عمل صورت می‌گیرد که هر کدام طریق خاص و معینی دارد و این امور که مظهر اطاعت خداوند می‌باشند، بعد از اقرار به وحدانیت خداوند و معرفت او و معرفت رسول و امام حاصل می‌شود؛ از این رو نمی‌توان انجام آن‌ها را به حصول معرفت امام زمان تأویل نمود (ضغیمی نژاد، ۱۳۹۷ ش، ص ۱۱۳).

سادساً: تأویل احکام عملی به حصول معرفت امام زمان با سیره پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام معنا پیدا نخواهد کرد؛ چرا که در طول تاریخ پیامبران خصوصاً پیامبر خاتم و ائمه اطهار علیهم‌السلام این گونه احکام عملی از قبیل فریضه حج را انجام داده‌اند و خود آنان انسان‌های وارسته و کامل بوده‌اند و انجام این دستورات درباره آنان برای این که به معرفت امام خود برسند، معنا نخواهد داشت.

۵. اهمیت معرفت امام در نگاه اسماعیلیان

اسماعیلیه، معرفت و شناخت امام را مقدمه معرفت خداوند و اطاعت از امام را اطاعت از خداوند می‌دانند. به باور آنان انسان کامل نمی‌شود؛ مگر با شناخت امام زمان. عبادت همان شناخت امام زمان است و بهشت، معرفت امام وقت و دوزخ، همان عصیان و مخالفت با امام عصر است. قاضی نعمان در مورد طریق بودن شناخت امام بر این باور است که انسان باید امام خود را بشناسد و از هیچ‌گونه طاعت و پیروی دریغ نورد که طاعت در سایه معرفت قبول می‌شود و خداوند هیچ عملی را بدون معرفت امام نمی‌پذیرد. وی در این باره می‌نویسد: «اگر انسان تمام اعمال خوب را انجام دهد و روزها را روزه و شب‌ها را عبادت نماید و تمام اموالش را در راه خدا انفاق نماید، اما امام زمان خود را نشناسد اعمال او هیچ نفعی برایش نخواهد داشت» (قاضی نعمان، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴).

آنان بر این باورند که کسی که امام زمان خود را نشناسد و خود را به فیض انفاس قدسیه زکیه او نرساند، یقیناً میت است و باید بداند که مرده است. باطن شریعت، معرفت امام زمان است. کسی که با امام زمان خود بیعت نکند، اعمالش فاسد شده و از دین خارج است؛ پس لازم است انسان امام زمان خود را بشناسد تا از پستان علم او، شیر معرفت بنوشد (خراسانی، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۵)؛ همان‌طور که مقصود از شریعت پیامبر، شناختن حضرت علی علیه السلام مقصود از باطن شریعت، شناخت امام زمان است. همچنان که بعد از پیامبر هرکس با علی بیعت نکرد، اعمالش تباه شد؛ پس هرکس در هر زمان با امام زمان خود بیعت نکند، همه افعالش فاسد و از شریعت خارج است؛ گرچه در ظاهر مسلمان است، اما در باطن فاسق و ناقص است و شریعت به دست نمی‌آید مگر از شناختن امام زمان و هرکس در زمان خود امام آن زمان را نشناسد و بمیرد، اعمی حشر خواهد شد که خداوند فرموده است: «و من کان فی هذه اعمی...»؛ یعنی هرکس امام زمان خود را نشناسد و او را در این دنیا نبیند و بمیرد، در آخرت هم نخواهد دید. آنان برای اهمیت شناخت امام، روایات دیگری هم نقل می‌نمایند؛ مانند این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «شیعتی کشف الشمس»؛ یعنی شیعه‌های من مثل شعاع آفتاب‌اند؛ همچنان که نور آفتاب از خود آفتاب است، شیعه هم بی‌مولا، شیعه نیست. همچنان که آفتاب به هرسورود نور او هم به همان طرف می‌رود، امام در هر جا باشد، شیعه باید از امام خود باخبر باشد و در شناخت او تلاش نماید.

نباشد بهره و فیضی‌تورا از این مسلمانی

علی را گردانی در زمان خود بدان بی‌شک

انسان باید امام خود را بشناسد؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «من مات ولم يعرف امام وقته مات کمیتة الجاهلیة والجاهل فی النار». در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «من مات ولم یکن فی عنقه بیعة امام وقته فقد مات کافرا». نیز در عبارتی دیگری از ایشان است که: «من یعرف الشریعة والحقیقة بلا امام فقد کفر و هو فی ضلالة». امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمودند: «علیکم بمعرفة امام وقتکم ثم وعلیکم بمتابعته» یا در عبارتی دیگر فرمودند: «السعید من عرف امام وقته و بیایعه و حکمه علی نفسه و ماله و اولاده» (همان، ص ۲۰).

ناصر خسرو و ثواب و عقاب خلق را از قائم می داند؛ به گونه ای که هر کس او و مقام ایشان را شناخت، به اندازه معرفتش از قائم به ثواب می رسد و هر کس او را نشناسد یا او را فراتر از حدود خدا ببیند و او را خدا خواند به عذاب جاوید می رسد؛ یعنی هم منکران او و هم غالیان مستحق عقاب اند (ناصر خسرو، ۱۳۷۳ ش، ص ۸۴).

۶. مصداق امام

با توضیحات پیشین آشکار شد که براساس روایت من مات، باید در هر زمانی، امام و حجت الهی بر روی زمین وجود داشته باشد. اکنون سؤال اصلی این است که امام زمان عصر ما بر پایه این حدیث چه کسی است، تا این که انسان ها با شناخت ایشان و پیروی از وی، از مرگ جاهلی رها یابند؟

در مذهب اسماعیلیه، نمی توان تصویر درستی از مصداق مهدی موعود ارائه نمود؛ چرا که این امر دستخوش تغییرات گوناگونی بوده است و چهره های زیادی به عنوان مهدی موعود تاکنون معرفی شده اند. به عقیده اسماعیلیان نخستین، اسماعیل بن جعفر همان مهدی قائم بود. از دیدگاه عده ای دیگر محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی موعود پذیرفته شد و آنان منتظر ظهور او بودند (نوبختی، بی تا، ص ۵۸)؛ لیکن بعد از ظهور عبیدالله المهدی و انکار مهدویت محمد بن اسماعیل، باعث دودستگی در اسماعیلیه و ظهور قرامطه گردید. قرامطه محمد بن اسماعیل را مهدی موعود و قائم القیامه نامیدند و عبیدالله لقب خود را المهدی گذاشت. زمانی نیز المعز لدین الله (خلیفه چهارم فاطمی) با ارائه تأویلات جدید، بین مهدویت محمد بن اسماعیل و امامان دیگر اسماعیلیه جمع نمود تا قرامطه ایران را جذب خود کند. از دیدگاه امامیه، مهدی از خاندان پیامبر اکرم، از فرزندان حضرت علی و فاطمه و نهمین امام از فرزندان امام حسین علیه السلام است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ ش، ص ۱۲۴). او دوازدهمین حجت خدا و آخرین امام است و همنام و هم کنیه پیامبر و

تنها فرزند امام حسن عسکری است (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۸۵).

با مراجعه به روایات اهل بیت، می‌توان دلیل محکمی بر بطلان دیدگاه‌های مذاهب کلامی خصوصاً اسماعیلیه نسبت به مصداق امام، در حدیث من مات ارائه نمود؛ آن امامی که عدم معرفت به او موجب مرگ جاهلی است، همان امامی است که در هر عصر، جانشین رسول خدا ﷺ است و عضوی از خلفای دوازده‌گانه آن حضرت می‌باشد. به عبارت دیگر مصادیق امامان اثنی عشر که در روایات نبوی آمده است و در کتب شیعه و سنی نقل شده است، تنها بر امامان شیعه امامیه منطبق بوده و در هیچ روایت نبوی نامی از امامان اسماعیلیه برده نشده است. بنابراین نسبت به مصداق امام در این روایات، می‌توان چنین ادعا نمود که با استدلال عقلی استفاده شده از روایات می‌توان گفت که مصداق امام در این روایات، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده‌اند و براین اساس، حقانیت امامیه ثابت می‌گردد.

یک قیاس منطقی نیز می‌توان مطرح کرد:

۱. براساس حدیث معرفت، امام و حجت الهی امروزه وجود دارد.
۲. در روایات آمده است که ائمه بعد از پیامبر دوازده نفر از قریش می‌باشند
۳. در روایات دیگر آمده است که حضرت مهدی از نسل پیامبر ص می‌باشند. پس: امام مهدی (حجت بن الحسن عسکری علیه السلام) مهدی موعود و امام زمان ما می‌باشند.

به عبارت دیگر براساس روایات «من مات» و روایات «اثنی عشر خلیفه» (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۴۸) و روایات «المهدی من ولدی» (ابوداود، بی تا، ج ۴، ص ۸۸)، یا انسان معتقد به امامت، حجت بن الحسن علیه السلام می‌باشد یا نمی‌باشد. در صورت اعتقاد، باور شیعه اثبات می‌شود. اما اگر معتقد به امامت ایشان نباشد (صورت دوم)، یا اصلاً معتقد به هیچ امامی نیست، در این صورت براساس روایت من مات، به مرگ جاهلیت مرده است. یا معتقد به امامت امامی دیگر می‌باشد (غیر از وجود امام مهدی) در این صورت، آن امام براساس روایات «اثنی عشر خلیفه» یا در زمره دوازده امام مذکور در روایات می‌باشد یا نمی‌باشد؛ اگر نباشد مخالف آن روایات می‌باشد. اگر از آن امامان دوازده‌گانه باشد سؤال تکرار می‌شود که کدام یک از آن‌هاست؟ اگر مراد امام دوازدهم که الآن زنده و ناظر بر اعمال ما می‌باشند، است در این صورت مطلوب (حقانیت باور امامیه) ثابت می‌شود، و اگر غیر از امام دوازدهم باشد، به دلیل شهادت امامان قبل و اتمام امامت آنان، صحیح نخواهد بود.

❁ نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، حدیث معرفت و تأویلات آن از دیدگاه اسماعیلیه بررسی شد. از بررسی تألیفات اسماعیلیه استفاده می‌شود که آنان این حدیث را حجت دانسته و تلاش نموده‌اند با مبنای تأویل خود، تأویلاتی قابل توجهی ارائه نمایند. آنان بر این باورند که اهمیت شناخت امام زمان، در حدی است که اگر کسی امام زمان خود را شناسد، عبادات او بی اثر خواهد بود؛ چراکه روح عبادت همان شناخت امام زمان است. در ارزیابی تأویلات مطرح شده آشکار گردید که چنین تأویلاتی ذوقی است و مستند به دلایل علمی و مستند به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام نیست. نسبت به مصداق امام در مذهب اسماعیلیه هم تبیین شد که نمی‌توان تصویر درستی از مصداق مهدی موعود در این مذهب، ارائه نمود؛ چراکه این امر دستخوش تغییرات گوناگونی بوده است و چهره‌های زیادی به عنوان مهدی موعود تاکنون معرفی شده‌اند. آنچه که به عنوان مصدق امامان اثنی عشر، در روایات نبوی آمده است، تنها بر امامان شیعه امامیه منطبق بوده و در هیچ روایت نبوی، نامی از امامان اسماعیلیه برده نشده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

❁ پی‌نوشت

۱. حدیث «من مات» در منابع امامیه با الفاظ گوناگونی از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود: عبارت «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۱۳). یا «من مات و هو لایعرف امامه مات میتة جاهلیة» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۵۴). یا «من بات لیلۃ لایعرف فیها امامه مات میتة جاهلیة» (نعمانی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۷). این حدیث در منابع زیدیه هم با تعبیر مختلفی بیان شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود: عبارت «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة إذا کان عدلاً برّاً تقیاً» (زیدبن علی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۴۳). یا «من مات لا إمام له مات میتة جاهلیة» (قاسم بن محمد، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۶۳۹). یا «من مات لایعرف امامه مات میتة المجاهلیة» (یحیی بن قاسم، ۱۴۳۵ق، ج ۲، ص ۳۹۲).

حدیث «من مات» در منابع اهل سنت نیز با تعبیر مختلفی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است: به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: عبارت «من مات ولا طاعة علیه مات میتة جاهلیة» (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۳۲۵). یا «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۹۶). یا «و من مات و لیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة» (مسلم نیشابوری، ۱۴۸۰ق، ح ۱۸۵۱).
۲. از دیدگاه اسماعیلیه پیروان آنان مراتب دارند؛ بالاترین مرتبه «حجت» است. حجت به عنوان رئیس کل سازمان دعوت در کنار «امام» قرار دارد. در رتبه بعدی، «داعی الدعات» قرار دارد. او اولین نماینده حجت در توزیع داعیان و انتصاب آنها می‌باشد. «داعی بلاغ» به عنوان منشی داعی الدعات به امر نگارش اوامر، فرامین و ابلاغ‌های داعی الدعات مشغول بوده و در مرتبه چهارم دعوت قرار می‌گیرد. مبلغان مهم اسماعیلیه در یک شهر یا روستا که نشر دعوت در طول تاریخ اسماعیلیه به دوش آنان بوده است، با نام «داعی محصور» معرفی می‌شدند. «مکاسب» عنوان کسی است که تازه به تحصیل در علوم اسماعیلیه مشغول شده بود و آخرین مرتبه، اسماعیلی مذهبانی بودند که در سلک روحانیت درنیامده بودند و نام آنان «مستجیب» هست، یعنی امر دعوت اسماعیلیه را اجابت کرده و پیرو اسماعیلیه شده‌اند (برای مطالعه بیشتر؛ رک. فرمانیان، مهدی، درسنامه تاریخ و عقائد اسماعیلیه، ص ۲۱۰).

۳. «و قد ذکرنا أن مثل الیدین فی الباطن مثل الإمام والحجة و غسل الیدین إلى المرفقین مثل الإقرار بالإمام والحجة و طاعتهما و لا بد للمستجیب بعد الإقرار بأنبیاء الله و رسله من معرفة إمام زمانه و حجته إن کان نصبه أو العلم إن لم ینصبه بأنه لا بد من نصبه إیاه لیکون الأمر له من بعده و التوقیف علی ذلك إلى منتهی حده و ذلك مثله مثل غسل الیدین إلى المرفقین. ثم یتلو ذلك المسح علی الرأس ثم علی الرجلین و قد تقدم القول بأن مثل الرأس مثل رئیس الشریعة و هو محمد صلی الله علیه وسلم و مثل الرجلین مثل الإمام والحجة اللذین یحملان عالم زمانهما و ینقلان فی حدود الدین و مراتبه کما تحمل الرجلان الجسد و

تنقلانه من مكان إلى مكان».

۴. «تأويله أن من لم يستجب لدعوة إمام زمانه و يتوله و يطعه و ذلك هو باطن الصلاة و ظاهرها في جملته لأن المستجيب إلى الدعوة يؤخذ عليه في العهد أن يقيم الصلاة ظاهرا و باطنا فمن لم يستجب لدعوة ولى زمانه لم ينظر له في عمله لأن العمل إنما يكون بعد المعرفة كما أنه إذا لم يعرف الرسول الذي قرن الله طاعة الإمام و طاعته بطاعته و يدخل في دعوته لم ينفعه عمله و لذلك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من مات و هو لا يعرف إمام زمانه يعنى معرفة تصديق به و دخول في دعوته مات ميتة جاهلية و الجاهل لا ينظر له في عمل و قد يستجيب لدعوة ولى الزمان للمستجيب و يدخل في دعوته و يبعثه الموت قبل أن يدخل عليه وقت صلاة فيكون من أهل الجنة إذا أخلص الولاية و إن لم يصل إذا لم تجب عليه صلاة بعده و لكنه قد أقربها و أخذ عليه في أن يقيمها و هو لو صلى طول عمره الصلاة الظاهرة و لم يوال ولى زمانه لم تنفعه صلاته لأنه لا ينظر له في عمل».

۵. آنان بر این باورند که تاریخ بشر در ۷ دوره با پیامبران شروع می شود و در هر دوره با آمدن ناطق یا پیامبری که برای ابلاغ پیام الهی می آید، شروع می شود، و این پیام در بردارنده یک قانون دینی، یعنی شریعت است. در این دوره برای هر پیامبر، یک مربی وجود دارد که جناب ابوطالب پرورش دهنده حضرت رسول ﷺ بوده است. بعد از هر پیامبر نیز یک امام وجود دارد که وصی است. او «اساس» یا «صامت» نامیده می شود. وصی نطقاً شش گانه عبارت بودند از: شیت برای آدم، سام برای نوح، اسماعیل برای ابراهیم، هارون برای موسی، شمعون برای عیسی، و علی برای پیامبر ﷺ که به عنوان «اساس» عمل می کردند. در پی هر وصی، هفت امام می آیند که تکمیل کننده کار اساس هستند. در هر دوره ای، امام هفتم به مرتبه ناطقی دوره بعد رسیده و ناطق بعدی می شود. ناطق بعدی، شریعت دوره قبل را نسخ نموده و خود شریعت جدید می آورد. بنابراین در دوره ششم، حضرت امیر، اساس دوره پیامبر است و هفت امام بعدی عبارت اند از: امام حسن، امام حسین، امام علی بن الحسین، امام محمد بن علی، امام جعفر بن محمد، اسماعیل بن جعفر، و محمد بن اسماعیل. محمد بن اسماعیل که امام هفتم است، ناطق دوره هفتم است که دوره قیامت نام دارد. وی شریعت جدید نمی آورد و فقط مفاهیم باطنی تمام اشیا را ظاهر می سازد. با ظهور وی دوره پایانی جهان آغاز گشته و دیگر «اساس» و امامی نخواهد آمد. (برای مطالعه بیشتر؛ ر.ک. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۶۳).

۶. بر اساس گزارش کتاب «تاریخ الدعوة الاسماعیلیه» (اثر مصطفی غالب) او در بخش «اخبار الائمة الاسماعیلیین الاطهار من عهد الامام علی بن ابی طالب حتی عصرنا الحاضر» می گوید: امام کریم بن علی بن محمد حسینی معروف به آقاخان چهارم در سال ۱۹۵۷ پس از وفات جد خود، آقاخان سوم، به امامت رسید. او امام فعلی (دی ماه ۱۴۰۳) اسماعیلیان آقاخانی است.

۷. قاضی نعمان در کتاب «شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار» ج ۳، ص ۳۸۴، بعد از نقل صفات مهدی موعود، این چنین می نویسد: «فهذا مما قدمنا ذكره، مما تواترت الأخبار به من أن المهدي من ذرية محمد النبي ﷺ ومن ولد علي بن أبي طالب عليه السلام».



❁ فهرست منابع

۱. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: انتشارات اسلامی.
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، (۱۴۰۹ق)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، تحقیق: سید محمد حسینی جلالی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴. ابن حیون، نعمان بن محمد، (۲۰۰۸م)، الأرجوزة المختارة فی الإمامة [موقف الفرق من مسألة الإمامة و نقضه و دفاع عن حق الأئمة]، تحقیق: اسماعیل قربان بوناوالا، پاریس: دار یبلیون.
۵. ابن حیون، نعمان بن محمد، بی تا، تأویل الدعائم، قاهره: دار المعارف.
۶. أبوبکر بن أبی شیبہ، (۱۴۰۹ق)، المصنف فی الأحادیث والآثار، ریاض: مكتبة الرشد.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ق)، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاری، دمشق: دار طوق النجاة.
۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱)، المحاسن، تصحیح: جلال الدین محدث، قم: درالکتب الاسلامی.
۹. بهمن پور، محمد سعید، (۱۳۸۶)، اسماعیلیه از گذشته تا حال، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.
۱۰. بهرامی، محمد، (۱۳۸۱)، «تفسیر و تأویل و مثل و ماثول»، پژوهش های قرآنی، شماره ۳۲، ویژه نامه قرآن و ادیان و فرهنگ ها.
۱۱. تفتازانی، سعد الدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، قم: نشر الشریف الرضی.
۱۲. حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۶)، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۳. خراسانی فدائی، محمد بن زین العابدین، (۱۳۶۲)، تاریخ اسماعیلیه، یا هداية الطالبین، چاپ اول، تصحیح: سیمینوف الکساندر، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۴. دفتری، فرهاد، (۱۳۸۶)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
۱۵. رسی، قاسم بن محمد، (۱۴۲۴ق)، مجموع کتب و رسائل، تحقیق: محمد قاسم محمد المتوکل، صنعاء: موسسه الامام زید بن علی الثقافیه.
۱۶. زرین کوب، عبد الحسین، (۱۳۹۱)، در قلمروی وجدان، تهران: انتشارات سروش.
۱۷. زید بن علی، (۱۴۲۲ق)، المجموع الحديث والفقهی، صنعاء: مكتبة الامام زید بن علی علیه السلام.
۱۸. سجستانی، ابویعقوب، (۲۰۰۰م)، الافتخار، تحقیق: اسماعیل قربان، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۹. سلومی، سلیمان عبدالله، (۱۴۲۲ق)، اصول الاسماعیلیه: دراسة - تحلیل - نقد، ریاض: دار الفیضیه.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: انتشارات اسلامی.

۲۱. شیرازی، مویدالدین، (۱۹۹۷م)، دیوان الموید فی الدین داعی الدعاه، تحقیق: محمدکامل حسین، قاهره: دارالکتب المصری.
۲۲. شیرازی، مویدالدین، (۱۹۹۷م)، بی تا، المجالس المویديه، بیروت: دارالاندلس.
۲۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، (۱۴۱۹ق)، منتخب الأثر فی الإمام الثاني عشر عليه السلام، قم: موسسه السیده المعصومه عليها السلام.
۲۴. طوسی، نصیرالدین، (۱۴۱۶ق)، قواعد العقائد، تحقیق: علی ربانی گلپایگانی، قم: انتشارات موسسه امام صادق عليه السلام.
۲۵. علی بن ولید، (۱۴۰۳ق)، تاج العقائد و معدن الفوائد، تحقیق: دکتر عارف تامر، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه عزالدین.
۲۶. غالب، مصطفی، (۱۹۴۶م)، اعلام الاسماعیلیه، بیروت: دار الیقظه العربیه للتألیف والترجمة والنشر.
۲۷. غالب، مصطفی، (۱۹۸۱م)، الإمامه وقائم القيامة، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
۲۸. فرمانیان، مهدی، (۱۳۹۵)، درسنامه تاریخ و عقائد اسماعیلیه، چاپ سوم، قم: نشر ادیان.
۲۹. قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۳۸)، خوان الاخوان، تهران: انتشارات کتابخانه بارانی.
۳۰. قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۷۳)، روشنایی نامه، تصحیح: حسین یازیجی، تهران: انتشارات توس.
۳۱. قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۸۰)، گشایش و رهایش، تصحیح و مقدمه: سعید نفیسی، تهران: انتشارات اساطیر.
۳۲. قرشی، ادريس بن حسن، (۱۴۲۰ق)، عیون الأخبار و فنون الآثار فی فضائل الأئمة الأطهار، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس.
۳۳. قرشی، ادريس عمادالدین، (۱۴۱۱ق)، زهر المعانی، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت: الموسسه الجامعه للدراسات والنشر والتوزيع.
۳۴. قزوینی، احمد بن فارس، (۱۴۰۶ق)، مجمل اللغة، چاپ دوم، تحقیق: زهیر عبد المحسن سلطان، بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۵. ضیغمی نژاد، فروغ، (۱۳۹۷)، «مبانی تأویلات قاضی نعمان از آیات فقهی در بونه نقد»، فصلنامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، سال چهارم، شماره هشت، بهار و تابستان.
۳۶. کرمانی، حمیدالدین، (۱۴۰۷ق)، مجموعه رسائل الكرمانی، چاپ دوم، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت: الموسسه الجامعه للدراسات والنشر والتوزيع.
۳۷. کرمانی، حمیدالدین، (۱۹۶۷م)، راحة العقل، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس.
۳۸. کیخسرو اسفندیار، موید، (۱۳۶۲)، دبستان مذاهب، تهران: انتشارات چاپ گلشن.

۳۹. گمنام، (۱۳۵۲)، کلام پیر؛ هفت باب، بسی اقل العباد ایوانف، بمبئی: مطبع مظفری.
۴۰. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، رسائل فی الغیبه، قم: ناشر: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۴۱. ناصر خسرو، وجه دین، (۱۳۹۷)، تصحیح غلامرضا اعوانی، مقدمه انگلیسی سید حسین نصر، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران.
۴۲. نعمانی، ابن ابی زینب، (۱۳۹۷ق)، الغیبه، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.
۴۳. نوبختی، حسن بن موسی، (بی تا)، فرق الشیع، بیروت: دار الأضواء.
۴۴. نیشابوری، مسلم، (۱۴۸۰ق)، صحیح مسلم، بیروت: دار النشر.
۴۵. ولید، علی بن محمد، (۱۴۰۳ق)، دماغ الباطل و حتف المناضل، تحقیق: غالب مصطفی، بیروت: مؤسسه عزالدین.
۴۶. یحیی بن حسین، الامام الهادی الی الحق، (۱۴۳۵ق)، الأحکام فی الحلال والحرام، تحقیق: مرتضی بن زید المَحَطُورِی الحسنی، صنعاء: مکتبهُ بدر، الطبعة الثانية.
۴۷. یمنی، جعفر بن منصور، (۱۴۰۴ق)، سرائر و أسرار النطقاء، تحقیق: مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس.
۴۸. یمنی، جعفر بن منصور، (۱۹۸۴م)، الكشف، بیروت: دار الاندلس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

particularly in the case of the Seal of the Prophets and the Ahl al-Bayt, practical injunctions like the ḥajj were observed literally. Since the Imams themselves were embodiments of spiritual perfection, applying such interpretations to them—as if they needed to “attain recognition of their own Imam”—is rendered meaningless.

Keywords: Imam of the Time (Imām al-Zamān), Ismailiyya (Ismailis), Ta’wīl (Esoteric Exegesis), Ḥadīth of Recognition (Ḥadīth al-Ma’rifah), Imamate (Imāmah).





Journal of New Theological Teachings
Vol. 4, No.6 – Autumn & Winter 2024-2025
ISSN: 2676-4466 | EISSN: 2717-2384

Research Article

Analytical Study of the Ḥadīth of Recognition (Ma'rifah) and Its Esoteric Exegeses (Ta'wīlāt) from the Ismaili Perspective

Safdar Rajabzadeh¹

Hamidreza Mohammadi²

Seyyed Majid Mirdamadi³



Abstract

One of the ḥadīths agreed upon by Islamic theological schools is the ḥadīth “Man māta wa lam ya’rif imām zamānihi māta mītata jāhiliyyah” (Whoever dies without recognizing the Imam of his time dies the death of ignorance), known as the Ḥadīth of Recognition (Ḥadīth al-Ma’rifah), cited in both Shī’a and Sunni ḥadīth sources. Among these, the Ismailiyya (Ismailis), in their doctrinal discussions on the Imamate—including the attributes of the Imam, the necessity of recognizing him, and the method of his appointment—have also referenced this ḥadīth in their literature, particularly under the topic of recognizing the Imam. The content of the ḥadīth underscores the elevated status of the Imamate to such an extent that failure to recognize the Imam results in a “death in ignorance.” Ismailis, consistent with their hermeneutical strategy of applying esoteric exegesis (ta’wīl) to Quranic verses and ḥadīths, have proposed specific interpretations (ta’wīlāt) for this ḥadīth. This article employs a descriptive-analytical method with a critical approach to elucidate the Ismaili perspective on the ta’wīl of the Ḥadīth of Recognition. Key findings include: The acceptance of ritual prayer (ṣalāt) being contingent upon recognizing the Imam. Equating the recognition of God (ma’rifat Allāh) with the recognition of the Imam. Symbolizing the washing of both hands in ritual ablution (wuḍū’) as an allegory for recognizing the Imam.

However, the Ismaili ta’wīl of practical injunctions—such as linking the obligation of pilgrimage (ḥajj) to attaining recognition of the Imam of the Time—not only lacks textual evidence from the Qur’an’s apparent meanings (ẓawāhir), the Sunnah of the Prophet, or the teachings of the Imams of the Ahl al-Bayt, but also contradicts their historical practice. Throughout prophetic history,

Date Received: March 12, 2023 (1401/12/21 SH)

Date Accepted: December 21, 2023 (1402/09/30 SH)

1. Graduate of Level 4 in Comparative Theology, Navvab Higher Seminary; Researcher at Imam Reza International Research Institute (Corresponding Author).
Email: s.rajabzadeh@gmail.com

2. Professor of Higher Levels in Qom Seminary.

Email: 54h.mohammadi@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, Al-Mustafa International University, Khorasan Razavi Branch.
Email: mirdamadiphilosophy@gmail.com